

بازتاب امر فوق صوری در امر صوری، امر بی صورت نیست؛ بر عکس، صورت دقیق است. امر فوق صوری در صورتهایی که هم منطقی اند و هم سخاوتمندانه، و به این ترتیب، در زیبایی مجسم می شود.

به هر صورت، عملاً مکتب زیباگرایی<sup>1</sup> غافل و غیر دینی، امر زیبا را - یا آنچه را که ایده آلیزم احساساتی<sup>2</sup> این مکتب، زیبا می انگارد - فوق امر حقیقی قرار می دهد و بدین ترتیب در سطح خودش در معرض خطاهایی واقع می شود.

مکتب زیباگرایی ستایش غیر هوشمندانه امر زیباست یا، دقیق تر بگوییم، ستایش غیر هوشمندانه احساس زیباشناختی است، این امر به هیچ وجه دال بر این نیست که جستجوی زیبایی مکتب زیباگرایی محض است.

این گفته به این معنا نیست که انسان هیچ چاره‌ای جز گزینش بین زیبا شناسی و مکتب زیباگرایی یا، به عبارت دیگر، بین بت کردن امر زیبا و علم به زیبایی ندارد. عشق به زیبایی خصلتی است که صرف نظر از انحرافات احساساتی و بنیانهای عقلانی اش وجود دارد.

زیبایی بازتابی از برکت الهی است و از آنجا که خدا حقیقت مطلق است، بازتاب برکتش آمیزه‌ای از بهجت و حقیقت خواهد بود که در همه زیباییها یافت می شود.

صوتها امکان ادغام بی واسطه و «تأثیرپذیرانه» حقایق یا واقعیات روح را فراهم می آورند. هندسه رمز از زیبایی، که این هم به نوبه خود و به شیوه خود یک رمز است، اشباع شده است. صورت کامل، صورتی است که در آن، حقیقت در دقت بیانات رمزی و در خلوص و هوشمندی سبک بیان تجسم می یابد.

انسانی که در جستجوی صورت است ممکن است کلبه‌ای را بر معبدی باشکوه ترجیح دهد؛ او همواره یک کلبه را بر قصری که باید سلیقه‌ی ساخته شده باشد ترجیح خواهد داد. [اما] یک زیباشناس غافل و پر احساس، همواره آن معبد باشکوه و گاهی حتی قصری را که باید سلیقه‌ی ساخته شده باشد، بر یک کلبه ترجیح می دهد. تفاوت میان این دو در همین جاست.

زیبایی منعکس کننده بهجت و حقیقت است. بدون عنصر «بهجت» فقط صورت برهنه - صورت هندسی، موزون یا جز آن - باقی می ماند و بدون عنصر «حقیقت» فقط یک شادی یکسره ذهنی یا، می توان گفت، یک تفنّن یکسره ذهنی باقی می ماند. زیبایی بین صورت انتزاعی و لذات کور قرار می گیرد، یا بهتر بگوییم، آنها را چنان با هم می آمیزد که صورت واقعی را سرشار از لذت و لذت واقعی را سرشار از صورت می کند.

## زیبا شناسی و رمزپردازی در

## هنر و طبیعت<sup>1</sup>

### فریتیوف شووان

### ترجمه الف. آزاد

در تنظیم وسایط معنوی، زیبایی که ایجابی و رحیم است، به یک معنا در نقطه مقابل ریاضت، که سلبی و بی رحم است، قرار می گیرد؛ در عین حال، هر یک از اینها همواره شامل بخش اندکی از دیگری است. زیرا هر دو از حقیقت نشأت می گیرند و بیانگر حقیقتند؛ گرچه از دیدگاههای متفاوت.

جستجوی امر نامطبوع تا آنجا موجه است که نوعی ریاضت باشد. اما این کار نباید منجر به ستایش زشتی شود؛ زیرا به انکار وجهی از حقیقت خواهد انجامید.

این مسأله در تمدنی که هنوز کاملاً سنتی بود نمی توانست ظاهر شود؛ زیرا زشتی کم و بیش به صورت عارضی در آن پدیدار می شد. فقط در جهان متجدد است که زشتی، چیزی شبیه به یک هنجار یا اصل شده است؛ فقط در اینجا است که زیبایی به صورت یک ویژگی، اگر نگوییم یک تجمل، ظاهر می شود. خلط همیشگی زشتی یا سادگی، در همه سطوح، از همین جا نشأت می گیرد.

در زمانه ما تشخیص صورتهای اهمیت کاملاً خاصی دارد. خطا در همه صورتهایی که در اطراف ما هستند و ما در میان آنها زندگی می کنیم ظاهر می شود. خطر این است که خطا، حساسیت ما - حتی حساسیت فکری ما - را با داخل کردن نوعی لاقیدی دروغین و تصلّب و نوعی ابتذال به آن تباه سازد.

زیباشناسی راستین، چیزی جز علم به صورتهای نیست و لذا هدفش باید امری عینی و واقعی باشد، نه ذهنیت، از این حیث که ذهنیت است. همه هنر سنتی، و سیع ترین معنایش، مبتنی بر تناظر و تشابه صورتهای و تعلقات است.

بعلاوه جستجوی صورت می تواند نقش مهمی نیز در نظرپردازی عقلی ایفا کند. درستی یا منطقی نسبتها، معیار [تشخیص] حقیقت یا خطا در هر قلمروی است که عناصر صوری بدان وارد می شوند.

<sup>1</sup> مجموعه مقالاتی در زمینه حکمت هنر، انتشارات فرهنگستان هنر

زیبایی تبلور وجهی از شادمانی جهانی است؛ چیزی بی‌کرانه است که با یک حد جلوه‌گر شده است. زیبایی به یک معنا، همواره بیش از آن چیزی است که می‌دهد، اما به معنای دیگری، همواره بیش از آنچه هست می‌دهد. به معنای اول، ذات همچون پدیدار جلوگیری می‌شود؛ به معنای دوم، پدیدار بیانگر ذات است.

زیبایی همواره ورای مقایسه است؛ هیچ زیبایی کاملی زیباتر از زیبایی کامل دیگری نیست.

انسان می‌تواند این زیبایی را بر آن زیبایی ترجیح می‌دهد، اما این مسأله مربوط به علقه شخصی یا مربوط به ربط و نسبت تکمیل‌گرانه است و نه مربوط به زیباشناسی محض.

مثلاً، زیبایی انسان را می‌توان در هر یک از نژادهای عمده یافت. با این همه، معمولاً انسان یک نوع زیبایی را که در نژاد خودش هست بر یک نوع زیبایی دیگر که در نژاد دیگری هست ترجیح می‌دهد. بر عکس، گاهی علقه‌های بین سنخهای انسانی کیفی و جهانی قوی‌تر از علقه‌های نژادی از کار در می‌آیند.

زیبایی هنری، مانند هر نوع زیبایی دیگری، عینی است و از این رو می‌تواند با عقل کشف شود، و نه با ذوق. ذوق مسلماً بر حق است، اما فقط تا همان حد که ویژگی‌های فردی بر حق هستند؛ یعنی فقط تا آنجا که این ویژگی‌ها ترجمان وجوه ایجابی یک هنر انسانی‌اند. ذوق‌های مختلف باید از زیباشناسی محض نشأت گرفته و از اعتبار مساوی برخوردار باشند؛ درست همان گونه که شیوه‌های مختلف دیده شدن اشیاء با چشم از اعتبار برابر برخوردارند.

نزدیک‌بینی و کوری یقیناً شیوه‌های مختلف دیدن نیستند؛ آنها صرفاً نقص بینایی‌اند.

انسان در زیبایی، وقتی که آن را منفعلانه احساس می‌کند و وقتی که آن را در عالم خارج فعال و منفعل با روشنی فعالانه یا باطنی پدید می‌آورد. در می‌یابد که خودش چه باید «باشد» و در حقیقت خودش را محقق می‌کند.

وقتی که انسان در بی‌تناسبی‌های هنری که منحرف شده محاط می‌شود، چگونه هنوز می‌تواند «بیند» که چه باید «باشد»؟ او در معرض این خطر است که آنچه «می‌بیند» باشد و خطاهایی را پذیرا شود، که صورتهای خط‌آمیزی که در میان آنها زندگی می‌کند القا می‌کنند.

شیطان‌گرایی جدید<sup>3</sup>، بی‌شک به صورتی بسیار سطحی و در عین حال، به صورتی که بیش از هر صورت دیگری، بی‌واسطه ملموس است و به صورتی که به بزرگترین تجاوزها است می‌یازد، در زشتی نامعقول صورتهای ظاهر می‌شود.

انسانهای «گیج و مات» با این که هرگز اشیاء را نمی‌بینند، به خود اجازه می‌دهند که چشم انداز فکری عامشان تحت تأثیر صورتهای پیرامونشان قرار گیرد؛ صورتهایی که گاهی آنان، با سطحی نگری حیرت‌انگیزی، منکر همه اهمیت‌شان می‌شوند، چنانکه گویی تمدنهای سنتی ف به اتفاق آراء عکس آن را اعلام نکرده‌اند.

در این زمینه، زیباشناسی معنوی برخی از سالکان بزرگ، شاهدهی است بر این که حتی در جهان صورتهای متعارف، احساس امر زیبا ممکن است اهمیت معنوی خاصی به دست آورد...

شعر باید صادقانه، زیبایی روح را بیان کند، نیز می‌توان گفت که صداقت هم عنان زیبایی است.

طرح نکته‌ای به این روشنی بی‌فایده می‌بود، اگر نبود این که این روشها تعریف هنر هرچه بیشتر تحریف می‌شوند؛ چه از طریق سوء استفاده از نسبت دادن خصوصیات یک هنر به هنر دیگر، و چه از راه وارد کردن عناصر کاملاً خودسرانه - مانند تمایل به امروزی بودن - در تعریف یک هنر یا همه هنرها؛ چنانکه گویی ارزش یا بی‌ارزشی یک اثر هنری ممکن است وابسته به این واقعیت باشد که آن را اثری نو تلقی کنند یا اثری باستانی، یا وابسته به این که کسی اثری نو را باستانی بداند یا اثری باستانی را نو.

شعر معاصر عمدتاً فاقد زیبایی و صداقت است؛ فاقد زیبایی است، به این دلیل ساده که روح شاعران - یا بهتر بگوییم روح آنان که چیزهایی می‌بافند که جایگزین شعر می‌شود - فاقد زیبایی است، و نیز فاقد صداقت است به علت جستجوی تصنعی و بی‌ارزش برای یافتن تعابیر غیر متعارف که مانع از هر صرافت طبیعی است.

آنچه با این شیوه حاصل می‌شود دیگر شعر نیست، بلکه یک نوع اثر جواهرنشان خشک و بی‌روح و پوشیده از سنگهای تقلبی است، یا پرداختی بسیار دقیق است که در نقطه مقابل امر زیبا و حقیقی قرار می‌گیرد. از آنجا که منبع الهام، چون خشکانده شده است؛ دیگر بر و باری ندارد - زیرا آخرین چیزی که انسان «امروزی» به آن رضا می‌دهد ساده جلوه کردن است - ، انسانها نوسانهایی مرض گونه در روح پدید می‌آورند و آن را تکه تکه می‌کنند.<sup>2</sup>

بوالهوسیه‌های امروزی بودن هر چه باشد، پروراندن یک شعر غیر شعری و تعریف شعر بر حسب عدم خودش کاری غیر منطقی است.

تعیین اصلی یا مردانه زبان موسیقایی است ، حال آن که آهنگ ، جوهر منبسط و زنانه آن است.

ذوات آسمانی را به نهرهای آب خالص ، شراب ، شیر ، عمل و آتش تشبیه کرده‌اند ، و متناظر با آهنگهای بسیار و مقولات موسیقایی بسیاری.

یک بنای حقیقی ، معبد باشد یا قصر یا خانه ، نمایانگر کل جهان یا یک جهان اصغر است ، که مطابق با دیدگاه سنتی خاص دیده شده است. بدین ترتیب ، بسته به مورد خاص ، نمایانگر بدن عرفانی ، کاست 7 یا خانواده نیز هست.

لباس ، شأن معنوی یا اجتماعی را نشان می‌دهد. در حقیقت ، این دو وجه می‌توانند با هم بیامیزند. لباس پوشیدن در مقابل عریانی است ، همان‌گونه که روح در مقابل بدن است ، یا همان‌گونه که شأن معنوی - مثلاً شأن روحانیت - در مقابل طبیعی حیوانی سات. وقتی که پوشیدگی با عریانی بیامیزد - همان‌گونه که ، مثلاً در میان هندوان چنین است - ، عریانی در وجه کیفی و مقدسش ظاهر می‌شود.

هنرهای بیزانسی ، رومی و گوتیک ابتدایی هنرهایی‌اند که وجود خدا را اصل مسلم می‌گیرند ، یا بهتر بگوییم او را در سطح خاصی در می‌یابند.

هنر شبه مسیحی‌ای که سلسله جنبانش شرک نوین رنسانس بود ، فقط در جستجوی انسان است و فقط او را می‌یابد. این هنر رازهایی را که باید در جار و جنجال سطحی و ضعیفی که به ناچار ، ویژگی فردگرایی<sup>8</sup> است نشان دهد ، خفه می‌کند و به هر حال ، عمدتاً با دورویی جاهلانه‌اش ، خسارت بسیار بزرگی به جامعه وارد می‌کند. چگونه می‌تواند جز این باشد ، حال آن که این هنر فقط شرکی است در هیئت مبدل و در زبان صورتی‌اش به عفت دینی و عرفانی و زیبایی غیر مادی روح اناجیل اهمیتی نمی‌دهد. چگونه می‌توان ، بدون کتمان حقیقت ، هنری را مقدس خواند که با غفلت از سرشت تقریباً قداست‌آمیز تصاویر قدسی ، و ، نیز ، با غفلت از قواعد سنتی صنایع و حرف ، رونوشت‌های پر زرق و برق در شهوانی از طبیعت و حتی تصاویر رفیقه‌هایی را که اهل فسق و فجور کشیده‌اند ، به ساحت محترم مؤمنان تقدیم می‌کند؟

در کلیسای قدیم و در کلیساهای شرق ، حتی تا زمان خود ما ، شمایل‌نگاران خود را با روزه‌داری ، دعا و عبادت و ادای شعایر دینی برای کار آماده می‌کردند؛ آنان الهامات متواضعانه و پرهیزگاران خود را به ، الهامی که سنخ تغییرناپذیر تصویر را معین کرده بود ، می‌افزودند و با دفت بسیار - و همواره با

شعرای ما بعدالطبیعی مشرب یا عارف مسلک ، مانند دانته و برخی از تروبادورها<sup>4</sup> یا شعرای عارف مسلمان ، واقعیات معنوی را از طریق زیبایی و وحشان بیان کردند. در اینجا مسأله ، بیشتر مسأله وسعت هوشمندی است تا طرز عمل. زیرا هر انسانی نمی‌تواند صادقانه ، حقایقی را که ورای شیوه انسان متعارف است بیان کند؛ حتی اگر مسأله داخل کردن اصطلاحات رمزی در شعر در کار نبود ، باز هم برای توفیق در شعر و خیانت نکردن به آن ، شاعر واقعی بودن ضروری بود.

هر تصویری از معنای رمزی ویتانیووا<sup>5</sup> یا خمیره («آواز شراب» از عمر بن الفارض) یا رباعیات خیام داشته باشیم ، ممکن نیست که با شناخت کامل از چنین آثاری منکر خصلت شاعرانه آنها شویم؛ و این خصلتی است که ، از دیدگاه هنری ، معنای مورد بحث را توجیه می‌کند ، و ، علاوه بر این ، همین ارتباط متقابل شعر و رمزپردازی ، در نمونه‌های اعلاای الهام الهی همچون «غزل غزلها<sup>6</sup>» یافت می‌شود.

گاهی گفته می‌شود که تمدنهای شرقی مرده‌اند ، و دیگر شعر نمی‌زایند. تا آن حد که این سخن درست است حق با آنهاست؛ اعتراف به مردن بهتر از تظاهر به زنده بودن است.

معماری ، نقاشی و مجسمه‌سازی هنرهای عینی و پایا هستند. این هنرها عمدتاً بیانگر صورتهایند ، و جهانشمولی‌شان در رمزپردازی عینی این صورتهای نهفته است. شعر ، موسیقی و رقص هنرهای ذهنی و پویا هستند. این هنرها ، در درجه اول ، بیانگر ذواتند ، و جهانشمولی‌شان در واقعیت ذهنی این ذوات نهفته است.

موسیقی ذوات را از حیث ذات بودنشان مشخص می‌کند و ، مانند شعر ، مراتب تجلی‌شان را مشخص نمی‌کند. موسیقی می‌تواند خصلت «آتش» را بیان کند ، بی‌آن که - چون عینی نیست - بتواند معلوم کند که مسأله ، مسأله آتش مرثی است ، یا آتش هیجان ، یا آتش اشتیاق ، یا آتش شور و شوق عرفانی یا آتش جهانی (یعنی ذات آسمانی‌ای که همه این جلوه‌ها از آن نشأت می‌گیرند).

هنگامی که موسیقی ، مدح شاعرانه روح آتش باشد همه این امور را در یک زمان بیان می‌کند؛ و به همین دلیل است که بعضی از انسانها صدای هیجان را می‌شنوند و دیگران کارکرد معنوی متناظر آن را ، چه ملکی باشد و چه الهی ، احساس می‌کنند. موسیقی شیوه‌ای برای نشان دادن حالات و ترکیبات بی‌شمار این ذوات ، از طریق فوقها و ویژگیهای ثانوی آهنگ و وزن ، در اختیار دارد. وزن اساسی‌تر از آهنگ است؛ زیرا همان

حساسیت نسبت به گروه بی‌شماری از تفاوت‌های ظریف و ارزشمند - رمزپردازی صورتها و رنگها را پاس می‌داشتند. آنان سرور خلاقشان را به تصویر کشیدند؛ سروری نه ناشی از این که امور نوظهور متکلفانه‌ای ابداع کرده‌اند، بلکه سروری ناشی از این که نمونه‌های اعلا کتاب مقدس را عاشقانه باز آفریده‌اند. و بدین ترتیب، چنان کمال معنوی و هنری‌ای به وجود آمد که هیچ نبوغ فردی‌ای هرگز نمی‌توانست بدان نایل شود.

رنسانس برخی از خصلتهای هوشمندی و عظمت را ابقا کرد، اما سبک باروک نمی‌توانست بیانگر چیزی جز فقط معنوی مغلق‌گوی بی‌ارزش و شرم‌آور دوره خود باشد.

مجسمه‌سازی گوتیک متأخر نشانگر همه علامتهای هنر بورژوازی، یعنی کودنی و ناهوشمندی، است. در مقابل آن، رنسانس به سادگی می‌توانست هنر با عظمت و هوشمندانه امثال دوناتلو و سلینی 10 را علم کن. اما با این همه، در مجموع، گناه هنر گوتیک در جنب گناه رنسانس، با آن هنر غیر دینی، شهوانی و متفدخرانه‌اش، ناچیز است.

بی‌شک بدسلیقگی و ناتوانی همه جا هست، اما سنت آنها را خنثی کرده، به کمترین حدی که همیشه قابل تحمل است فرو می‌کاهد. اولین چیزی که در یک شاهکار سنتی چشمگیر است، هوشمندی آن است: هوشمندی‌ای که، چه با پیچیدگی‌اش و چه با قدرت ترکیبش، انشان را شگفت‌زده می‌کند؛ هوشمندی‌ای که می‌پوشاند، رسوخ می‌کند و ارتقا می‌دهد.

از دیدگاه انسانی، برخی از هنرمندان دوره رنسانس بزرگند، اما بزرگی‌اش که دارند بزرگی‌اش است که در مواجهه با عظمت امر مقدس، کوچک می‌شود. در هنر مقدس، گویی نبوغ پنهان است؛ چیزی که مسلط است هوشمندی‌ای غیر شخصی، وسیع و رازآمیز است.

شاهکار مقدس رایحه‌ای از امر نامحدود، و نشانی از امر مطلق را در خود دارد. در شاهکار مقدس، استعداد فردی تحت نظم و انضباط درآمده است؛ و با شأن خلاقانه سنت، من حیث‌المجموع، در آمیخته است؛ قوا و استعداد‌های انسانی نه می‌توانند جایگزین این امر شوند و نه، به طریق اولی، می‌توانند بر آن پیشی گیرند.

در هر رمزی دو وجه است: یکی شأن الهی را به خوبی منعکس می‌کند و بنابراین جهت کافی برای رمزپردازی است، و دیگری صرفاً انعکاس، من حیث هو انعکاس، است و بنابراین ممکن و مشروط است. نخستین وجه، محتواست و دومی نحوه تجلی آن است.

وقتی که می‌گوییم تأیید، نیازی به بررسی این مطلب نیست که شیوه‌های ممکن بیان اصل تأیید کدامند؛ نوع، نژاد یا فرد اصلاً مسأله‌ای نیستند؛ تنها خصلت زنانه مهم است. در مورد هر رمزپردازی‌ای مطلب همین است: از سویی خورشید نشان دهنده یک محتواست، که همان درخشندگی، گرمادهی، موقعیت مرکزی، و سکون آن نسبت به سیاراتی است که گرداگردش حرکت می‌کنند؛ از سوی دیگر، خورشید نحوه‌ای تجلی دارد، که ماده، چگالی، و محدودیت فضایی آن است. روشن است که این اوصاف خورشید است که چیزی از خدا را نشان می‌دهد و نه محدودیت‌هایش.

و تجلی متناسب و رسا است؛ زیرا در واقع، رمز چیزی نیست جز واقعیت مطلق که رمز حاکی از آن است؛ البته تا آنجا که آن واقعیت مطلق را مرتبه وجودی خاصش که در آن تجسم می‌یابد محدود می‌کند. و بدین ترتیب تجلی، ضرورتاً باید وجود داشته باشد؛ زیرا، به معنایی مطلق، چیزی خارج از خدا نیست؛ و گر نه چیزهایی وجود می‌داشتند که مطلقاً محدود، مطلقاً ناقص و مطلقاً غیر از خدا می‌بودند - فرضی که از لحاظ ما بعدالطبیعی محال است.

این سخن که خورشید خداست از این حیث کاذب است که دال بر این است که خدا همان خورشید است؛ اما این ادعا که خورشید فقط توده‌ای گرم و نورانی است و مطلقاً چیز دیگری نیست، نیز به همان اندازه کاذب است.

این ادعا جدا ساختن خورشید از علت الهی آن، و در عین حال، انکار این امر است که معلول همواره مرتبه‌ای از علت‌العلل است. آوردن قیود و شرطهایی که، گرچه شتایشگر تعالی مطلق مبدأ الهی‌اند، با نظاره صرفاً عقلانی اشیاء بیگانه‌اند، در تعریف رمزپردازی زاید است.

صرف نظر از این، مجازهای صرف هم وجود دارند: اینها شبه رمزند؛ یعنی تصاویری‌اند که اجمالاً بد انتخاب شده‌اند. تصویری که هیچ ارتباطی با ذات آنچه در صدد بیان آن است ندارد، رمز نیست، بلکه مجاز است.

پی‌نوشتها:

مشخصات کتابشناختی این مقاله چنین است:

Spiritual Perspectives and Human Facts  
by Frithjof Schuon. Part Two. Chapter 1.

1. این واژه به معنای امروزی و جاری‌اش به کار می‌رود، نه برای اشاره به نظریه‌های مربوط به معرفت حسی.

2. مین نکات در مورد موسیقی روزگار ما نیز معتبر است؛ موسیقی این روزگار دیگر موسیقی نیست ، بلکه چیزی دیگری است . در انتهای دیگر این طیف ، یعنی در نقطه مقابل هنرهای نوسان دار یا صدادار ، ممکن است با گرایشهای عکس مواجه شویم ، که در واقع مکمل این هنرهایند؛ یعنی با کوششهایی مواجه شویم در جهت معماری پویا یا حتی نباتی

### 3. Modern satanism.

4. troubadours ، آن دسته از شاعران قرون وسطای جنوب فرانسه (ایالت پرووانس) که به لهجه محلی شعر می سرودند و در ضمن خنیاگر هم بودند. آنها غالباً از اشراف بودند و در بینشان شوالیه‌های جنگهای صلیبی هم دیده می‌شد.

### 5. Vita Nuova.

6. غزل غزلهای سلیمان ، یکی از کتابهای عهد عتیق که منسوب به حضرت سلیمان است.

7. Caste ؛ طبقه اجتماعی موروثی در هند.

### 8. individualism.

9. Denatello ؛ پیکر تراش ایتالیایی (؟1386 - 1466)

10. Cellini ؛ پیکر تراش و زرگر ایتالیایی (1500 - 1571)